

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا ونبينا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

بحث راجع به تنظیم روابط و ارتباطات و کیفیت ترتیب برنامه در خارج از محیط منزل و در منزل بود. البته درباره منزل هنوز صحبت نشد و قرار شد که راجع به آن هم قدری صحبت داشته باشیم و ان شاء الله طی جلساتی راجع به کیفیت ارتباط انسان با افراد عائله اعم از زن و فرزند و خویشاوند صحبت می شود.

مسئله مهم و محوری تکیهما بحث را بر آن اساس بنا نهاده بودیم بر اساس مسئله عبودیت و توحید و کیفیت تنظیم و ترتیب و تدبیر امور با این مطلب بود؛ همان طوریکه عرض شد اساس محوریت احکام اسلام و تمام معارف الهی بر اساس مسئله توحید است و در هر کجا و در هر جا و در هر موقفی و در هر موقعیتی که ما احساس کنیم فردی یا جریان یا این مسئله فاصله گرفته و مطلب را با خود مزج و خلط می کند باید در آنجا متوجه باشید که قضیه از مسیر واقعی و از آن طریق حقیقیدار انحراف پیدا می کند. این یک مطلبی است که نه تنها برای افراد عادی از مردم ممکن است پیدا بشود بلکه آن حقیقت و واقعیت مسئله حتمی است برای فردیکه با این امور و با این علوم و با این اخبار و آثار سروکار دارد هم پیدا بشود؛ دلیلی نیست که چون یک فرد مطلع هست بنابراین نسبت به این مطالب هیچ گونه مشکلی و هیچ گونه مطلبی و هیچ گونه مسئله ای نداشته باشد، بلکه وجدان و ادراک این مطلب از یک مقوله دیگر است و با ادراک ظاهری و با علوم ظاهری

ممکن است هیچ نوع تلازمی نداشته باشد. گرچه اطلاع بر این مسئله برای افرادی که بخواهند و در صدد باشند که خود را با موازین و با عقائد تطبیق بدهند می تواند راهگشا باشد.

نمی دانم من این مسئله را خدمت رفقا عرض کردم یا نه. روزی در یکی از شهرستانها من به دیدن یک نفر از آقایان که مریض شده بود رفته بودم از افراد خیلی معروف بودو الآن به رحمت خدا رفته است فردی بود که خودش مجالس اخلاق داشت، مجالس توکل داشت، مجالس توجه داشت افراد می آمدند، می رفتند، خیلی خوش بیان بود خوش صحبت بود. وقتیکه مادر آنجا نشستیم قدری او را ناراحت دیدیم؛ مطالبیکه می گفت معلوم بود با بعضی از اوقات دیگر تفاوت دارد، نحوه صحبتش فرق می کند، در یک حالت ناراحتی قرار داشت. بعد از گذشت بیست دقیقه نیم ساعتی بالمناسبه یک فردی از افراد دولتی و حکومتی آمد در آنجا نشست، آن هم از ارادتمندان ایشان بود. تا ایشان او را دید بدون توجه به اینکه حالا در این مجلس افرادی دیگری هم هستند ممکن است مناسبتی نداشته باشد شروع کرد: آقا این قضیه فرزند ما چطور می شود؟! الآن که فلان شخص موقعیتش را عوض کرده این پُستش را از دست داده است، حالا این قضیه اش چه می شود؟! من روز و شب به حال او نگرانم، دیشب تا صبح خوابم نبرده! من همین طور به این نگاه می کردم گفتم: این معلّم اخلاق بود که یک سال مردم را برای توکل سر کار گذاشته بود!! فلان آقا عوض شده، فلان وزیر عوض شده، فلان مسئول عوض شده و حالا ایشان پستو موقعیتش را از دست داده. من خنده ام گرفت، گفتم: آقا جان مگر فرزند شما در خیابان خوابیده حالا شما نگران حالش هستید؟! هر وقت آمد در خیابان آن وقت شما سفارشاتتان و نامه ها را بفرمایید.

می‌خواهم این را عرض کنم؛ برای فردیکه می‌خواهد به دنبال مطلب باشد، اطلاع بر این مطالب بسیار راهگشا است ولی تمام قضیه نیست. عنایت الهی و توفیق الهی لازم است تا اینکه یک فرد بتواند از این مسئله عبور کند و این مطالب را در خود متحقق کند و این مسائل را در خود هضم کند و به وجود بیاورد و لمس کند.

مرحوم پدر ما رضوان الله علیه وقتیکه از نجف به ایران مراجعت کردند، اولاً: مراجعتشان به دستور استادشان بود. حتماً رفقا اطلاع دارند و در کتاب خواندند و دقیق ترش هم به این شکل است که: بعد از اینکهایشان با مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه ملاقات کردند، در یکی از این زیارت‌هاییکه بعد از ماه رمضان برایمزارنامه علیهم‌السلام مرفته بودند، اول به زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفتند احتمال می‌دهم در روح مجرد ذکر کرده باشند^۱ بعد از اینکه از حرم بیرون می‌آیند، در ایوان طلا خداوند برای همه رفقا قسمت کند که ان شاء الله زیارت کنند. مخصوصاً حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را تا ببینند چه خبر است و چه اوضاعی هست و چه دم و دستگاهی در آنجا هست! در آنجا آقای حداد رو می‌کنند به مرحوم آقا و می‌فرمایند: حضر تحواله شما را به ایران دادند و شما باید به ایران مراجعت کنید و در طهران اسکان کنید.

ایشان به ایران می‌آیند و در آنجا مشغول می‌شوند، حدود بیست و دو سال در طهران بودند. نکته و بزنگاه مطلب در اینجا است؛ در تمام این مدت بیست و یک یا بیست و دو سالیکه ایشان در طهران بودند نحوه عمل و ارتباط ایشان با محیط اشتغال خودشان: مسجد، جلسات، رفقاییشان، افراد بیگانه، افرادی که محل رفت‌وآمد

^۱ روح مجرد، ص ۳۶

و سؤال و پرسش بودند، افرادی که مسائل فقهی می پرسیدند و همین طور سایر مطالب که ما می دیدیم اوقات ایشان به مطالعه در شب‌ها می گذشت، برای مسائلی که سؤال می کردند رجوع به مدارک می کردند و از روی مدارک سؤالات را پاسخ می دادند و همین طور تفسیر می گفتند، در شب‌های سه‌شنبه درس اخلاق داشتند و شرح احادیث قدسی داشتند، جلسات روز جمعه‌شان، جلسات عصر جمعه‌شان به طور عمومی، منبرهایی که در ماه رمضان و در سایر ایام می رفتند، در بسیاری از اوقات خودشان مباشرت داشتند، در تمام این احوال اگر شخصی حالات ایشان را می دید می گفت این یک فردی است که تمام هم و غم خود را برای اداره و تدبیر و تنظیم مسجد و افراد و دوستان و رفقا و رسیدگی به این امور قرار داده است. همان طوریکه بالآخره رسم و دیدن بر همین قسم است که به این کیفیت باشد. حتی در بعضی از اوقات، این دیگر مسائل، مسائل خاصی است که حتی بیان بعضی از حالات ایشان در ارتباط با رفت و آمد به مسجد و ارتباط با دوستان و متصدیان که بعضی از بسیارش را به گوش رفقا و دوستان رسیده حتی برای من هم گفتنش جایز نیست! این دیگر از اسرار است که مربوط به ایشان هست و من هم خودم هم نمی توانم بگویم!

بعد از اینکه ایشان به مشهد مراجعت کردند و به عتبه بوسی حضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام مشرف شدند، یک روز چون من از ایشان راجع به یکقضیه‌ای سؤال کرده بودم به من گفتند که فلانی، در تمام مدت بیست و دو سال که من در طهران بودم به اندازه سرسوزنی به این مسجد و این اوضاع تعلق پیدا نکردم. یعنی سرسوزن، و یک ساعت از این بیست و دو سال را به خواست و اختیار خود در طهران نبودم و چند مرتبه از استادم درخواست کردم که مرا از رفتن به مسجد معاف کند و من در منزل باشم و به مسائل علمی و مسائل ارتباطات خودمان

بپردازم، در تمام این مدت‌ها موافقت نشد و آقای حداد دائماً ایشان را بر حفظ و رفتن به مسجد و این ارتباط تحریکوتشویق می‌کرد. و این مسئله جواب آن افرادی است که آنها می‌گویند: اصلاً در مسائل عرفان کسبکاری به کار اجتماع ندارد! چون بعضی‌ها می‌گویند. حتّیدر همین چند سال آخر حیات ایشان، خود من از بعضی از افراد شنیدم که صحبت می‌کردند: بله، یک عده هستند می‌روند در بعضی از شهرستان‌ها می‌نشینند و به کار کسبکار ندارند و به کار اجتماعکار ندارند و اینها دم از عرفان می‌زنند!

قطعاً با توجه به قرائن، منظور آن سخنگو و گوینده مرحوم پدر ما بود. درحالتی که این کمال بی‌انصافی و عدم اطلاع افراد را نسبت به اشخاصیکه آنها تمام زندگی خود را وقف فی سبیل الله کردند، این نشان می‌دهد که چطور یک شخص با وجود تمام ناراحتی‌هاییکه ... یک وقت من به ایشان گفتم: آقا هنوز کلکسیون امراض شما تکمیل نشده که هر روز یک ناراحتی و مسئله بوجود می‌آید؟! ایشان فرمودند: آقا این دو روز عمر ما به چه درد می‌خورد که حالا بخواهیم ... بالاخره این دو روز هم تمام می‌شود و سر می‌آید، حالا ما درد بکشیم یا نکشیم یا سالم باشیم جان ما چه ارزشی دارد، جان ما چه مسئله‌ای دارد؟! بیاییم به کارهایمان بپردازیم.

اشتغال ایشان در ارتباط با مردم و اجتماع و بحث و منبر و سخنرانی و رتق وفتق امور، امور خانواده‌ها و امور عائله، تمام این امور را به دستور استادشان مرحوم آقای حداد انجام می‌دادند که آقای حداد یک فرد عارف بود، با مسائل اجتماعی سروکاری نداشت، با مسائل علمی سروکاری نداشت، با مسائل فنی سروکاری نداشت. التفات می‌کنید؟! این نشان دهنده صحتّ طریق و استقامت راه است که چطور یک ولی خدا تشخیص می‌دهد برای رتق وفتق نظام تربیتی اسلام و

اجتماع، شاگرد خود را به این کیفیت و به این دقت و به این موازنه در راه قرار بدهد و او را از عدم تعهد نسبت به بعضی از مسائل برحذر بدارد تا اینکه بتواند آن وظیفه الهی را نسبت به بلاغ و ابلاغه افراد انجام بدهد.

مرحوم آقا هم می توانستند؛ بنده خودم اطلاع دارم در یک مجلسی بودیم، بسیاری از افراد در آن مجلس حضور داشتند و صرفاً به خاطر اینکه خستگی داشتند یا فرض کنید که حال آنها مناسب نبود و حالا یک جمعیتی به وجود آمده بود، آنها نماز خود مسجد را در اوّل وقت ترک کردند و با هم نشسته بودند به صحبت کردن!! و نماز آنها از اوّل وقت گذشت و به ساعت یازده و نیم شب رسید هنوز نماز نخوانده بودند! اینها افرادی هستند که به دنبال امور اجتماع هستند هان؟! اما افرادی مثل مرحوم آقا اینها عزّت کشیدند و کنار هستند و کاری به مردم ندارند. انصاف این است!؟

نمی خواهید خودتان را با مرام حق وفق بدهید چرا از دیگران مایه می گذارید؟ چرا به دیگران کار دارید؟ خودتان نمی خواهید خودتان را اصلاح کنید چرا به دیگران می بندید؟ و از این و آن کم می گذارید؟ این چه اثری دارد؟ درحالی که من یادم هست وقتیکه ایشان در روزهای جمعه جلسه را تمام می کردند یک نکته ای هم در اینجا خدمت رفقا عرض کنم که بعد در ارتباطات با منزل به این نکته برخورد می کنیم جلسه ایشان در وقتیکه در منازل رفقا سیار بود صبح جمعه بود، بعد که این جلسه به مسجد قائم منتقل شد به حدود نزدیک به ظهر تقریباً از ساعت نه و نیم ده به بعد کشیده شد که وقت جلسه به ظهر کشیده می شد و نماز جماعت می خواندند و دیگر متفرق می شدند. اما در سنوآتیکه قبل از انتقال جلسه به مسجد بود و سیار بود، صبح به جلسه می آمدند و صبحانه می خوردند، جلسه قرآنی بود و بعد ایشان صحبت می کردند و خودشان هم ذکر

مصیبتی خواندند و یک نفر هم که تا حدودی آشنایی داشت ادامه می‌داد و بسیار جلسه [خوبی] بود. بین جلسه و بین رفتن به مسجد حدود یک ساعت تا یک ساعت و نیم فاصله بود، می‌آمدند در منزل این مدت را بودند، بعد می‌رفتند برای مسجد این نکته را داشته باشید تا اینکه ان شاء الله بعد راجع به این قضیه صحبت کنیم

گاهی ما با ایشان مسجد می‌رفتیم، می‌دیدیم که نزدیک ظهر است نوافلی می‌خواندند. همین که موقع ظهر می‌شد ایشان به یک نفر می‌گفتند اذان بگو، در حالی که در مسجد شاید چهار پنج نفر بیشتر نبودند، هنوز کسی نیامده بود، جمع نشده بودند. ایشان می‌فرمودند: اول وقت باید نماز خواند و نماز اول وقت را برای جمع شدن مأمومین و مریدان نباید به تأخیر انداخت، باید اول وقت نماز خوانده شود. آن وقت این آقا آدمی است که دنبال مرید بگردد؟!

موقع شب که می‌شد می‌رفتند برای مسجد، در حول و حوش مسجد قائم در خیابان سعدی غالب اینها مربوط به اقلیت‌های مذهبی بودند و افرادی که به مسجد می‌آمدند از کسبه و اینها می‌آمدند. گاهی اوقات اینها در هنگام نماز ظهر که می‌شد، می‌گفتند که لابد هنوز مشتری هست و مغازه و چه هست تا اینکه بخواهد مشتری بیاید و راه بیاندازند لابد یک مقداری هم طول می‌کشید یا اگر می‌خواستند دست بردارند مشتری از دست می‌رفت. علی‌کلّ حال تا این افراد به مسجد می‌آمدند حدود بیست دقیقه نیم‌ساعتی طول می‌کشید. وقتی می‌آمدند آقا نماز مغرب را خوانده بودند. می‌گفتند: آقا یک قدری صبر کنید تا اینکه مؤمنین بعضی‌ها همزه را عین می‌گفتند مؤمنین را می‌گفتند معمنین! من می‌شنیدم تا معمنین برسند مریدان برسند، نماز جماعت با شکوه، با ابهت ... ایشان می‌گفتند: نماز اول وقت مستحب است. هر که می‌خواهد بیاید هر که می‌خواهد نیاید.

این کسی است که وقتی که می‌گوید به اندازه سرسوزنی به این مسجد تعلق نداشتم راست می‌گفت. این معلوم می‌شود راست می‌گفت، دروغ نمی‌گوید. در عین حال رفتار ایشان و کردار ایشان همان طوریکه گفتم به نحوی بود که اگر کسی هم نگاه می‌کرد آن اهتمام، آن دقت، آن رسیدگی، آن ترتیب، آن تدبیر و آن اداره امور را نسبت به مسائل، نسبت به منبری، نسبت به افراد، نسبت به اشخاص و آن گرمی را و آن صحبت کردن با خصوص تک‌کافراد را اگر می‌دید می‌گفت این آقا آقایست که می‌خواهد برای اخلاف بعد از خودش هم این مسجد را باقی بگذارد. برای آن افرادی که تا شش نسل بعد از خودش می‌آیند می‌خواهد جای پا را باز کند. اینها یک مسائلی است!

بعد از اینکه ایشان متوجه شدند که باید به مشهد بروند و این رفتن به مشهد هم باز بر طبق دستور استادشان بود. این را کسی نمی‌داند که دیگر ماندن شما در طهران به صلاح نیست، شما باید به مشهد بروید و به تألیف این کتاب‌ها پردازید برای بعد از خودتان. اینها را که گفت؟ اینها را فردیکه اهل اجتماع نیست، آقایان چشمانمان را ما باز کنیم، ببینیم که مکتب عرفان تا کجا پیش رفته، به فکر چه کسانی است، به فکر این نیست که الآن این آمده است و کامل شده است و شاگردش کامل شده و مسیر را عبور کرده و اسفار اربعه را طی کرده و به مقام فنا رسیده و بقا پیدا کرده، نه! آن دید الهیکه در ولی خداست تا روز قیامت را نگاه می‌کند، نه همین یک متر جلوی پا را، آن دید الهیکه در یک عارف وجود دارد به اقصی نقاط دنیا و منزل آن پیرزن مسیحی در فلان نقطه از امریکا و اروپا و افریقا و جزایر دور و اقیانوسیه دارد به آنجا نگاه می‌کند. این مطالبیکه خدمتتان عرض می‌کنم فقط بیان الفاظ نیست هان!

مرحوم آقا به من فرمودند: فلانی ما سفره‌ای را پهن کرده‌ایم که تمام دنیا را از همه ملل و اقوام بر سر این سفره جمع کنیم این عبارت، عبارت ایشان است و ایشان گزاف نمی‌گفت تمام اقوام و ملل. تو خیال نکن که فقط این کتاب‌ها را برای این چند نفر از دوستان و رفقا من نوشته‌ام. من این کتاب را نوشته‌ام برای آن پیرزن در اقصی نقاط دنیا که مسیحی است و یک روزی این کتاب من به دست او خواهد رسید و او منقلب خواهد شد و دلش به نور ایمان منور خواهد شد و مسلمان و شیعه علی بن ابیطالب خواهد شد! این آن حرفی است که ایشان بعد از اینکه ما از زیارت امام رضا در راه منزل برمی‌گشتیم به من می‌زد.

این مسئله، مسئله شوخی نیست، عرفان این است. چه کسی گفته است عارف رفته است کناره‌گیر کند؟! چه کسی گفته است اینها می‌روند دنبال کار خودشان و به کسیکار ندارند؟! چه کسی گفته است اینها به مسائل اجتماعی‌کار ندارند؟! این لات‌والات چیست؟! کدام یک از آن افرادی که مدعی برای ترویج دین و ترویج مکتب پیغمبر هستند شما سراغ دارید که همین که از بیمارستان به منزل می‌آید در رختخواب خوابیده است کتابش را بلند می‌کند شروع می‌کند به نوشتن؟ چه کسی را شما سراغ دارید؟ این برای چیست؟ این برای این است که آنچه را که او می‌بیند و ادراک می‌کند مافوق تصور ماست، مافوق تخیل ماست. ما این طور نیستیم، چرا ما بیاییم دروغ بگوییم؟ چرا؟ نه، حال نداریم می‌گوییم آقا حال نداریم، فرض کنید که حوصله نداریم حالا خسته‌ایم، آقا این طور، آقا آن طور، هر وقت سر کیف بودیم و سر حال بودیم قلم را برمی‌داریم یا علی شروع می‌کنیم یک مقداری به نوشتن، بعد دو خط می‌نویسیم خسته شدیم! حالا برویم دو ساعت دیگر برگردیم! اما آنها، آن بزرگان، آن افراد، آنها بیکه همان اهتمام و همان همتی را که بزرگان و زعمای دین در وجود خود احساس می‌کردند آنها همان احساس را

دارند و آن احساس را ما ادراک نمی‌کنیم تا اینکه خود ما به آن مسئله نزدیک بشویم، آن حقیقت و نورانیت بر این مسئله بیاید.

الان یک مطلبیدر اینجا به ذهنم رسید حیغم آمد برای رفقا نقل نکنم؛ من بعد از فوت ایشان این مسئله را مطلع شدم و یکی از اسرار ایشان است، عیب ندارد فاش می‌کنم. به واسطه یکقضیه و یک جهتی من دیدم یک روز ایشان به یک شخصی به‌طور خصوصی و سرّی این مسئله را گفته بودند که من در ضمیر خودم و در سویدای خودم وقتیکه با خدا هستم و وقتیکه با خدا مناجات می‌کنم این حال را دارم، از خدا خواسته‌ام و از امام زمان که اگر شده است آن مقام بالا و فنا و بقا و هرچه را که بزرگان و عرفا مطرح می‌کنند، اگر شده که خدایا او را به من ندهی و به جایش دین خودت را که برای مردم آوردی تأیید کنی این را انجام بده؛ یعنی آنچه را که در مقام بیانش هستم و دارم در کتاب‌هایم می‌نویسم و در صحبت‌ها دارم. ما این کارها را چکار می‌کنیم؟ الآن به شما بگویند که آقا شما که اینجا می‌آید هیچ فایده‌ای برایتان ندارد. ما داعی نداریم بیاییم، برای چه بلند شویم بیاییم؟ به من بگویند که آقا این حرف‌هاییکه شما می‌زنید هیچ فایده‌ای ندارد، خدا در پرونده‌ات نمی‌نویسد. می‌گویم: تو خانه‌ام نشسته‌ام دیگر، برای چه بلند شوم بیایم.

مسئله خیلی دقیق‌تری را می‌خواهم بگویم، نمی‌دانم رفقا مطلب را گرفتند یا نه؟! برای یک رجل الهی بالاترین هدف و بالاترین مقصد چیست؟ این است که به آن رضای الهی برسد، آن مقامات را برای خودش کسب کند، آن استعدادها را برای خود به فعلیت در بیاورد، آن جهالت‌ها را برای خود تبدیل به علم کند، و آنچه را که به عنوان یک فرد عادی است او را تبدیل به یک فرد مافوق بشری کند، اینها مسائلی است اینها که دیگر مسائل دنیا نیست، اینها همه از اهداف الهی است، اینها همه از اهداف روحانی است، اینها همه از اهدافی است که برای این اصلاً ما خلق

شدیم، برای این اصلاً بوجود آمدیم. اما ایشان آمده یک پله بالاتر از این دارد پا می‌گذارد. چیست؟ می‌گوید: خدایا آن جنبه عطوفت و آن جنبه رحیمیت و آن جنبه محبت نسبت به ارشاد مردم، نسبت به هدایت مردم، نسبت به آنچه را که بزرگان از انبیاء و اولیاء زحمت کشیده‌اند و برای او به تمام سختی‌ها افتاده‌اند، به زنجیر افتادند.

می‌دانید امام سجاد را از کربلا تا شام حداقل سی‌چهل روز بنابر تواریخ در یک وضعیتی از این طرف به آن طرف، از کوه و صحرا در غل و زنجیر، اصلاً تاریخ چه می‌گوید؟ واقعاً عجیب است! واقعاً عجیب است! موسی بن جعفر را به چه وضعیتی؟ امام سجاد را به چه وضعیتی؟! ائمه را در حبس و در تبعید و در شکنجه و زیر شلاق ... موسی بن جعفر در زندان سندی بن شاهک فقط زندان نبود، شلاق و شکنجه بود، می‌دانید یعنی چه؟ دیدید در زندان چه می‌کنند؟ موسی بن جعفر در شلاق و شکنجه بود. این چیزها در همه‌جا نوشته نشده است.

امام حسن و امام حسین را گرفتن و دربه‌دوری و تمام مشقات و اینها، این مسائلی را که برای آنها آمده یک حالتی را در مرحوم پدر ما به‌وجود آورده بود که می‌گفت: خدایا اگر شده به من این مقامات را نده، ولی زحماتی را که این بزرگان کشیده‌اند این زحمات را به منصفه ظهور برسان. قضیه‌این بوده. این نهایت فداکاری یک فرد و یک رادمرد الهی را در مقام ایثار و از خودگذشتگی می‌رساند؛ یعنی دیگر از این بالاتر نمی‌شود، من که نمی‌توانم تصور کنم. یعنی برای من یک همچنین حالتی پیش نیامده است. به نحو اجمال و به نحو ابهام کهمی‌توانیم این مسئله را تصور کنیم که این چه مسئله‌ای است که شخص حنیف رضوان الهی حاضر است بگذرد اما زحمات ائمه از بین نرود، کسی می‌تواند همچین کاری بکند؟!

فرض کنید کهاگرامام زمان علیه‌السلامبه یکی از ما بگویند که شما این کار را انجام بدهو اگر این کار را انجام بدهی هیچ چیز به تو نمی‌دهم، نه سعادت دنیا به تو می‌دهم نه سعادت آخرت، نه بر آن اجر می‌دهم ولی این کاریکه انجام می‌دهی مورد رضایت ماست. ما انجام می‌دهیم؟ انجام نمی‌دهیم. ما می‌خواهیم یککاری انجام بدهیم که خودمان به یک جایی برسیم! حالا نمی‌گوییم از امام زمان ما دنیا را می‌خواهیم، نه، این یک قلم را ما کنار می‌گذاریم. ولی حداقل آخرت را که می‌خواهیم، حداقل بهشت و مصاحبت با ائمه و مصاحبت با بزرگان و اختلاط با آنها را می‌خواهیم. درست فکر کنیم هان اگر امام علیه‌السلام بیاید به ما بگوید کهاگر این عمل را انجام بدهی، پاداشش مصاحبت با من در آنجا نیست، ولی این عمل مورد رضایت من است. ما انجام نمی‌دهیم. اما مرحوم آقا انجام می‌دادند، لذا می‌گویم اصلاً این قابل تصور نیست که شخص تا چه مرتبه‌ای از ایثار و از خودگذشتگی باید برسد تا بتواند یک همچین مطلبی را بگوید، سوای این مسئله را نمی‌شود کسی تصور کند.

من اینجا را می‌خواستم بگویم؛ وقتیکه قرار بر این شد که ایشان برای مشهد بروند، خیلی از افراد برای اعتراض آمدند: آقا شما برای مسجد این همه زحمت کشیدید، آقا برای مسجد این همه کار کردید، تازه این مسجد رشد پیدا کرده، نمو پیدا کرده. رفقاییکه از سابق هستند می‌دانند که قبلاً وضعیت مسجد به یک نحو دیگری بود؛ ایشان حتی در مسائل بنایی و ساختمان مسجد هم دخالت می‌کردند و نظر می‌دادند و نقشه می‌دادند، ایشاندر کیفیت و وضع تنظیم امور بهداشتی چقدر دقت می‌کردند و چقدر راجع به مسائل بهداشتی مسجد و مکان دقت داشتند، اصلاً ناراحت می‌شدند یک گوشه مسجد یک اشغالی افتاده است خادم را صدا می‌کردند: آقا چرا آن اشغال را برنداشتی؟! آقا چرا اینجا کتیف است؟ به خادم می‌گفتند من

رفتم وضو گرفتم دیدم که فلان جای وضوخانه کثیف است و دعوا می‌کردند، مؤاخذه می‌کردند بازخواست می‌کردند.

وقتیکه قرار بر این شد ایشان برای مشهد بروند، ایشان یک مرتبه ول کردند، انگار نه انگار اصلاً مسجد قائمی وجود دارد، اصلاً انگار نه انگار. هی آمدند به ایشان گفتند، از قوم و خویش‌ها گفتند، از آقایان گفتند، از افراد دیگر گفتند، از افراد عادی گفتند، از غریبه‌ها: آقا اقلأ یکی از آفازاده‌هایتان را می‌گذاشتید آنجا، آقا شما آن قدر زحمت کشیدید، آقا چه کسی همچین کاری می‌کند؟ آقا فلان ...

یک روز ایشان نمی‌دانم وقتی به من می‌گفتند دیگر افراد از اخوان و برادرهای ما بودند یا نبودند گفتند: آقا جان من، فرزندان من یا گفتند فلانی، من وقتیکه آمدم در طهران یک دقیقه، یک ساعت به میل و اختیار خودم در اینجا نبودم، این مسجد و این محراب و تمام اینها نیاید شما را گول بزندها! نیاید شما را از این راهتان برگرداندها! نیاید شما را متعلق کند و مرتبط کند! نیاید شما را پابند کند! اینها تمام دام‌هایی است که اگر در راه صحیح و در مسیر صحیح که همان عدم تعلق به این مسائل دنیا و بدون توجه با آن محوریت و بدون توجه با آن هدف انجام بگیرد تبدیل به دام می‌شود، تبدیل به شبکه می‌شود همه اینها، اینکه که عرض می‌کنم فقط مسجد نیست، همه مسائل «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مُجمل»^۱ هر چیزیکه بخواهد به اندازه سرسوزنی ... وقتیکه انسان به خود مراجعه می‌کند، این مقدار انسان می‌تواند، این طور نیست که نگوئیم نمی‌توانیم، نه هر کسی می‌تواند، من به سهم خودم می‌توانم. دوستان گاهی نامه می‌دهند سؤال می‌کنند: آقا چطور بفهمیم اخلاص داریم یا نداریم؟ آقا چطور در این قضیه من باب‌مثال بفهمیم

برای خدا هست یا نه؟ نه، همه می‌دانیم به شرطیکه خالص بکنیم می‌دانیم. وقتیکه به خودم و به نفس خودم مراجعه می‌کنم بینم: آیا اگر الآن یک مرتبه آمدند گفتند آقا بفرما برو کنار، بفرما کنار، شما دیگر نمی‌خواهد این مجلس را داشته باشید، بفرمایید، بفرمایید در منزلتان لطفاً یک قدری استراحت بفرمایید، یک قدری هم این آقایان را راحت بگذارید که اینها این قدر به دردسر و اینها نیافتادند! از این طرف و آن طرف و شهرستان بلند شوند بیایند خیال کنند اینجا خبری هست! نه، بلند شوید بروید.

به من بگویند آقا برو کنار، اگر دیدم هیچ تکان نخوردم. اگر دیدم نه، چرا؟! بالاخره قضیه‌چه

^۱ امثال و حکم، ص ۵۶۱.

می‌شود؟ این همه زحمت کشیدیم، چند سال مردم را به اذیت و آزار و اینها انداختیم! قضیه چه می‌شود؟ به تو چه مربوط است قضیه چه می‌شود؟ تو چه کاره این قضیه‌ای؟ مگر تو متولد دین هستی؟ مگر تو صاحب دین هستی مگر تو قیم دین هستی؟ چه کسی به تو یک همچین اختیاری داده است؟ برو کنار که هیچی، حالا امروز بیا بمیر، ببین قضیه‌تکان می‌خورد یا نمی‌خورد؟ نه آقا جان، دین صاحب دارد صاحبش هم زنده است؛ هزار و دویست سال هم هست که زنده است هیچ طورش هم نمی‌شود از من به شما تضمین.

امام زمان ما هیچ طوریش نمی‌شود سرحال، خوب، نه اسپرین می‌خورد نه استامینوفن می‌خورد، نه سردرد می‌گیرد، نه آمپول پنی‌سیلین، نه دیسک‌کمر چرا؟ چون رعایت می‌کند؛ رعایت مسائل بهداشتی را می‌کند دیگر نیازی با استامینوفن و فلان قرص و آمپول و کپسول و ... نیست. کسی امام زمان را در دواخانه تا به حال دیده است؟! یا اینکه به پزشکی مراجعه کرده؟ ما می‌رویم ما جاهلیم ما نادانیم ما نسبت به مسائل اطلاع نداریم بلند می‌شویم این ور آن ور می‌رویم. دین صاحب دارد کی برای کسی، فضولی در کار کسی، غصه‌کی، این حرفها چیست؟ اگر ما

نباشیم چه می‌شود! اگر ما نباشیم بر سر اسلام چه می‌آید؟ این حرفها چیست؟ کشک چه؟ پشم چه؟ دین صاحب دارد دین ولی دارد، دین قیم دارد، دین آقا دارد. به من گفته‌اند که بلند شو بر حسب تکلیف یک ساعت بیا صحبت بکن بعد هم برو پی کارت، همین والسّلام، تمام شد. اگر انجام دادم پرونده‌ام را همین صاحب دین امضا می‌کند، اگر انجام ندادم پرونده‌ام امضا نمی‌شود. این از من، از رفقا هم همین‌طور، هیچ قضیه اصلاً، ابداً. هر کسی روی حساب خودش، هر کسی روی وظیفه خودش.

بعد ایشان به ما فرمودند: آقا جان، آنچه را که شما باید به آن پردازید درس است نه سنگ و آجر و آهن مسجد، برو به درست برس، برو به خودت برس، این حرف کیست؟ حرف آن کسی است که به متن واقع و اعتباریات پی برده، اعتباریات را و مرزش را با حقائق دقیقاً تشخیص داده. مرز بین واقع را تشخیص داده، مرز بین حقیقت را تشخیص داده. آقا ما اگر نباشیم این ایتم همین‌طور یگر سینه می‌مانند! آقا اگر ما نباشیم پس این انفاقها را که می‌کند؟ آقا اگر ما نباشیم می‌ترسیم این امور بماند! آقا اگر ما نباشیم فرض کنید که زمام دین به هم می‌خورد! آقا اگر ما نباشیم اساس فقه و فقاقت و فتوا همه از بین می‌رود! نه آقا جان هیچ هم از بین نمی‌رود، ابدا از بین نمی‌رود.

یک وقت تقضیه‌ای پیش آمده بود یک فردی در یکی از همین شهرستانها، آمده بود گفت آقا ما می‌خواهیم ایام فاطمیه روز فلان در مجلس خودمان یک روزه‌ای بخوانیم و یک اطعامی هم بکنیم. خیلی وجه و داعی و غرض این مسئله برای من روشن نشد. گفتیم: بسیار خب حالا اطعام بکنید. این انجام داد دید نه، بد نشد اینکه خوب شد. بعد دوباره یک ماه بعد یک مناسبت دیگر بود: آقا اجازه می‌دهید یک سفره بیاندازیم؟ گفتیم: خیلی پول داری پولت را بده من، آن بنده خداییکه در

منزلش پنج‌روز روزه انداخته، آن هم می‌خواهد اطعام کند پول ندارد، پول خود را بده به من بدهم به آن. گفت: آخر ما نذر کردیم. گفتم: نذرش به عهده من، مگر تو مسئله شرعی نمی‌خواهی بررسی؟ من خودم روز قیامت [خدا] را راضی می‌کنم. سر چه کسی را می‌خواهی کلاه بگذاری؟ تو می‌خواهی مسئله شرعی بررسی، می‌گویم بده به من نذرت عیب ندارد قبول است، من قبول می‌کنم. نه، نمی‌شود. این فوری چیست؟ آقا یک امتحان است دیگر، می‌توانیم خودمان را امتحان کنیم، مشکل است، نه، در خانه من باید بیافتد، این سفره باید در منزل من قرار بگیرد هان! سفره است، سفره امام حسین هم هست، سفره حضرت زهرا هست می‌آیند می‌روند به به الحمدلله چه خوب، ولی این به به و الحمدلله ته آن چیست؟ ته آن متصل است به آن چیزهاییکه نباید متصل باشد، متصل به خود است! چهره، چهره الهی استو این حد دارد، مقدار دارد، مراتب دارد. این طور نیست من بگویم نه، هر کسی این طور است این تمام کارش... به همان مقدار نزدیکتر است انسان، به همان مقدار.

لذا وقتیکه مرحوم آقا مسجد قائم را ترک کردند؛ یعنی تمام حیثیات اجتماعی و شئون اجتماعی را از دست دادند دیگر، گاه‌گاهی وقتیکه ما از مسجد قائم صحبت می‌کردیم: آقا مسجد قائم این طور شده است بعضی مسائل این طور می‌گویند. می‌فرمودند: دیگر من نمی‌خواهم از مسجد قائم چیزی را بشنوم. راحت، آب را ریختن روی دست، این کیست؟ این آن شخصی است که اگر در طهران باشد کارش ممضی است، اگر برود مشهد کارش ممضی است، اگر برود نجف کارش ممضی است، اگر برود استرالیا کارش ممضی است، اگر برود افریقا کارش ممضی است، هر کجا در بیابان باشد ممضی است، در دریا باشد ممضی است، در شهر باشد ممضی است، در هر جا باشد کار ممضی است. این اساس و محور است برای حرکت و عمل انسان، این مسئله است.

روی این جهت آنچه را که خدا از ما می‌خواهد آن فقط همین مقدار است که ما در ارتباط با تکلیف فقط مسئله را انجام بدهیم دیگر نیاییم به خودمان ببندیم، ما نیاییم اضافه کنیم ما نیاییم دخالت کنیم، ما نیاییم در کار خدا اضافه کنیم، ما کاسه داغ‌تر از آتش نباشیم، ما دایه مهربان‌تر از مادر نشویم، در آن محدوده حرکت کنیم دیگر هر عملی را که انجام می‌دهیم، کاسب در محدوده خودش، عالم در محدوده خودش بداند که چه می‌گوید و چه ارتباطی با مردم برقرار می‌کند این را بداند. دیگر آن وقت نحوه ارتباط خیلی مهم است، در ارتباط باید چه مسائلی را در نظر بگیرد چه مطالبی را در نظر بگیرد، باید در کیفیت ارتباط اساس ارتباط را بر توحید بگذارد نه بر روابط، روابط نباید در اینجا دخالت داشته باشد و هر کسی هم می‌تواند، هر کسی هم می‌تواند این را انجام بدهد. دیگر در یک همچنین موقعیتی آن ارتباطات خارج و ارتباطات داخل، ارتباط با زن و فرزند و قوم و خویش و ارتباط با خارج و شغل همه اینها در یک راستا قرار می‌گیرد به طوریکه اگر یکی از این مهره‌ها از جای خود حرکت کند در انسان اثر می‌گذارد. اگر انسان به نحوی عمل کند که از رسیدگی به زن و فرزند کم بگذارد این در حال انسان اثر می‌گذارد این مهره الآن در جای خودش قرار نگرفته است چرا؟ زیرا زن و فرزند همچون سایر افراد هم برای خودشان جایگاهی دارند.

ببینید ما آمدیم اول آن پایه را بر اساس مسئله توحید قرار دادیم حالا می‌خواهیم روی آن بنا بسازیم. روی این مسئله چه بسازیم؟ روی این پایه، روی این فنداسیونیکه الآن چیده شده است چه مسائلی را بخواهیم قرار بدهیم؟ فرض کنید که پایه دیوار اینجاست ما اطاق را که می‌خواهیم بسازیم یک متر این طرف‌تر قرار بدهیم خوب این دیوار که دیگر روی پایه نیست، اگر این پی که الآن ریخته شده در خود جایگاه، باید پایه‌های دیوار، پایه‌های ستون، پایه‌های عمودها را، همه

را در همان جای خودش قرار داد، لذا در یک همچنین موقعیتی روابط خانوادگی با روابط خارج هردو با هم باید در یک راستا تعریف بشود، در یک راستا باید بوجود بیاید. ارتباطات باید در یک راستا باشد، ارتباط با رحم باید در همان راستا قرار بگیرد، حضور در منزل و کیفیت ارتباط و نحوه ارتباط در منزل باید بر همان راستا تعریف بشود و در همان کیفیت قرار بگیرد. دیگر در اینجا مسائل خانوادگی جدای از مسائل سلوکی نمی‌تواند تعریف بشود، دقیقاً خلأ و نقص و خالی گذاشتن در مسائل داخلی می‌تواند بر مسائل نفس و مسائل سلوکی انسان اثرات مخربی بوجود بیاورد.

یکی از افراد آمده بود خدمت یکی از بزرگان و از حالش شکایت می‌کرد که آقا من این گونه‌ام، گاهی ترقی نداریم، [پیشرفتی] نداریم، گاهی این‌طور می‌شویم. ایشان رو کردند به او گفتند: شما با زن و بچه‌ات بد رفتاری می‌کنید اصلاً کسی از این قضیه اطلاع نداشت، هیچ اطلاع نداشت، رنگش سُرخ شد شما با زن و بچه‌ات بد رفتاری می‌کنید. گفتند: این مال این قضیه است.

یکی از مسائلی را که از مرحوم آقای حداد به یاد دارم رفقا نسبت به این قضیه توجه کنند به یاد دارم که ایشان بارها و بارها به مرحوم پدر ما و به دوستانشان تذکر می‌دادند مسئله رعایت جوانب خانواده و زن و فرزند است بالاخص، و حفظ و رعایت جایگاه آنها و مراقت و موافقت آنها بر آنچه که خدای متعال از انسان خواسته، نه اینکه بیخود انسان هرکاری انجام دهد یا فرض کنید که محبت بیجا یا امتیاز بیجا، نه، در جایگاه خود و رعایت آن موازین که خدای متعال برای انسان آن موازین را تحسین کرده. مثلاً وقتی که مرحوم پدر ما غالباً به کربلا مشرف می‌شدند یکی از دوستان مرحوم آقای حداد، خیلی علاقه داشتند حالا می‌دیدند آقای آقاسید محمد حسین آمده در کربلا و حالا دیگر ما بیاییم اینجا،

منزلش هم در نجف بود. اینکهمنزلش در بین نجف و کوفه در بیابان است و این احتیاجی به بزرگتر هست، ممکن است بالأخره تخیلات، احساسات مسائل جانبی برای افراد موجب ترس، خوف و امثال ذلک، این یکمسئله طبیعی است دیگر. ایشان میخواست بیاید و شب را بماند. یعنی فرض کنید که صبح پنجشنبه یا صبح جمعه می آمد و میخواست شب شنبه را هم بماند حالا چون آقا آمدند شب در آنجا بماند و ...

مرحوم پدر ما با آقای حداد تازه صحبتشان از نصف شب به بعد شروع می شد؛ می نشستند و حرف می زدند و چراغ را روشن می کردند، چه می گفتند که ما نمی فهمیدیم. این حالا بنشیند و ... مرحوم آقای حداد می گفتند: آقا برو پیش زن و بچه ات. می گفت: آقا، آقاسید محمدحسین آمده. می گفت: آقاسید محمدحسین بیاید، آقاسید محمدحسین آمده است برای خودش. می گفت: آقا خیلی برای من مشکل است. ایشان می فرمودند: مسئله همین است. یک مرتبه هم بیشتر حرف نمی زدند دیگر برای مرتبه دوّم تکرار نمی کردند. اصلاً دأب مرحوم آقای حداد همین طور بود. یک مطلب را یک دفعه می گفتند، دیگر تکرار مجدد نداشت. اما نسبت به این مسئله رعایت امور عائله به شدت ایشان حساس بودند به شدت حساس بودند.

مرحوم پدر ما نقل می کردند می گفتند که در یکی از این شبها که آن شخص آمده بود ما نشسته بودیم بعد از مغرب آقای حداد گفتند: بسیار خب دیگر دیر است، شما به منزلتان بروید. از کربلا برو در نجف و بعد هم برو در منزلتان. الان البته دیگر نجف و کوفه بهم متصل شده و دیگر ظاهراً جای خالی باقی نگذاشت، ولی در آن زمان من یادم هست در حدود ۱۷ سالگی که بعد از آن سفر حجه عتبات مشرف شده بودیم در مراجعت وقتیکه ما منزل آن دوست و رفیق مرحوم آقا که

رفتیم اصلاً تمامش تا چشم کار می کرد بیابان بود و فقط چند تا منزل در آنجا بود و چند تا درخت، تمامش همه بیابان بود در یک همچین وضعیتی برای اهالی منزل احساس ترس و نگرانی پیدا می شود و شما به خاطر ارتباط با استاد و ارتباط با حال، ارتباط با رفیق، انس و مؤانست می خواهی جای دیگری را کم بگذاری، از جایی دیگر کم بگذاری، اینجا آن امتحان پیش می آید. اینکه الان شما داری و نشستی و حال می کنی به حساب خودت و می گویی و می خندی و استفاده می کنی این نشستن تو دارد دل دیگری را می لرزاند، دارد یکی دیگر را می ترساند، خوف در دل یکی دیگر دارد برای آن چه فکری کردی؟! لذا این نشستن می آید و باعث قساوت قلب می شود این نشستن ها، این نفس می آید به این موقعیت دل خوش می کند. آن استاد دارد این را از نفس بیرون می کشد می آورد بیرون، می خواهد تعلقات را کم کند، آن جنبه صفا را به نفس می دهد، این با این عمل خودش موجب قساوت می شود خودش هم نمی فهمد. خیال می کند نشسته استحال کرده، گفته و از اسرار شنیده، شنیدن از اسرار چه فایده دارد؟ بله، از اسرار هم می شنید و نسبت به خیلی از اسرار هم مطلع بود، مرحوم آقا خودشان فرمودند: خدا چشم این را برای دیدن و شنیدن اسرار باز کرده این مسئله هم بود، ولی صرف شنیدن سر مطلب را تمام نمی کند.

مگر در داستان بلعم باعورا در آیه قرآن نداریم که ... **عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا الْكَهْفِ**، ۶۶ ما به او علم دادیم از لَدُنَّا از پیش خود، آن علومیکه به افراد دیگر نمی دهیم. این علم داشت مستجاب الدعوه بود دعا می کرد دعایش مستجاب می شد، هر دعاییکه می کرد دعایش مستجاب می شد. اما آمد این علم را بر علیه ولی خدا به کار برد، بر علیه حضرت موسی به کار برد. خدا دیگر اینجا غیرتش اجازه نمی دهد؛ تو از من گرفته ای داری بر علیه ولی من به کار می بری؟ این

نمی‌شود. این بنده خدا هم به همین مصیبت مبتلا شده بود. یک مسائلی را در ککرده نگاه می‌کند، می‌بیند می‌شنود مطالبی را از اسرار می‌شنود، خدمت آقا می‌نشینیم کیف می‌کنیم، صحبت می‌کنیم می‌گوییم می‌خندیم، بله در آن مجلس بودیم چقدر مطالب خوبی فرمودند! چه استفاده‌ها کردیم. بنده خدا استفاده نکردی دارد به سرت می‌آید خبر نداری! همین طوری، اگر تو بلند شوی بروی و این تلخی عدم مصاحبت را بچشی و جرعه‌های مَرِّ و تلخ فراغ را هضم کنی و فرو ببری آن برایت دارد کار انجام می‌دهد، آن دارد برایت کار می‌کند، مسئله سلوک این است آقا جان! نه اینکه نشستن و حال کردن و گفتن و خندیدن و دعا خواندن، این نیست!

مسئله سلوک بیرون کشیدن نفس است از همه تعلقات چه دنیوی چه اخروی، چه تعلقات دنیوی، آنهاييکه در آنجا نشسته‌اند قصه کلیله و دمنه که نمی‌گفتند. مسائل، مسائل الهی بود ولی مسائل الهی وقتی الهی است که الهی باشد. همین مسائل الهی اگر در غیر از جایگاه خودش بخواهد قرار بگیرد می‌شود شیطانی و دیدید که چه به سرش آمد. چرا به سرش آمد؟ به خاطر همان شب‌هایی بود که نرفت.

حتی مرحوم آقا می‌فرمودند که او بعضی از موارد هم در مقام ردّ برمی‌آمد و حرف ایشان را گوش نمی‌داد و در آنجا می‌ماند و ایشان هم کارش نداشتند و به یک نحو دیگری عمل می‌کرد که آن جای گفتنش نیست. در حالی که استاد همه جوانب را دارد نگاه می‌کند و این مطالب را که می‌گوید نفعش به خود این برمی‌گردد، به استاد چه مربوط است، آن دو سال دیگر زنده است بعد هم از دنیا می‌رود. مگر نرفتند؟ آن شخص الآن زنده است استادش هم از دنیا رفته. به درد آن نمی‌خورد چه گیر آن می‌آید؟ آن دارد به درد خودش می‌گوید این برای راه تو برای مسیر تو، برای بیرون آمدن از این نقطه‌های خلاء و برای بیرون آمدن از این

نقطه‌های جهل و فعلیت تو و کمال تو، اینکه من می‌گویم خوب است، می‌گویی نه، من این‌طور خوشم می‌آید. خب برو بکن خوشت می‌آید خوب برو بکن.

یکی از دوستان از پزشکان معروف بود به رحمت خدا رفته حالا یادی از او بکنیم خدا رحمتش کند مرحوم دکتر منوچهرلاری در مشهد، متخصص خون بود پزشک مرحوم آقا بود در قسمت صفرا و رشته‌ایکه داشتند. این می‌گفت یک روز خانمی آمد پیش ما گفت: آقای دکتر من قلبم درد می‌کند. گفتم: حالا بگذار ما معاینه‌ات بکنیم حالا نگو کجایم درد می‌کند. معاینه‌اش کردیم دیدیم نه، معده‌اش درد می‌کند به قلبش مربوط نیست ببخشید گفته بود قلبش یا معده‌اش یا بالعکس ظاهراً قلبش بوده این تصور کرده معده‌اش است گفت ما برای او دواي قلب نوشتیم. بعد می‌گفتکه بر حسب اتفاق من رفته بودم داروخانه امام رضا در جنب بیمارستان امام رضا در میدان امام رضا مشهد آنجایک دارو بگیرم. دیدم این خانم هم آمده است نسخه را داده ولی دارد به آن یک چیزهایی می‌گوید. یک‌دفعه آن مسئول داروخانه گفت: آقای دکتر این نسخه شماست؟ گفتم: بله نسخه من است. گفت: این خانم می‌گوید معده من درد گرفته است ایشان داروی قلب به من داده است. گفتم: بله، خانم شما قلبتان درد می‌کند معده‌تان درد نمی‌کند. گفت: من بهتر می‌دانم یا تو؟ گفتم: نه شما بهتر می‌فهمید! این دواهاییکه اینجاست همه اینها داروهای معده است همه را بردار بخور، این یکی ... حالا گاهی اوقات ما بهتر می‌فهمیم، ندارد برایش این نسخه را تجویز می‌کند می‌گوید آقا جان من دارم می‌بینم در نفس تو چه می‌گذرد. می‌گوید نه، تو نمی‌فهمی. بسیار خب نمی‌فهمی برو به نسخه خودت عمل کن. من این جور تشخیص می‌دهم من آن جور تشخیص می‌دهم.

البته ما که وارد این بحث شدیم ان شاء الله دیگر امیدواریم در مجلس دیگر، مسئله را راجع به کیفیت ارتباط و تنظیم امور منزل و نحوه ارتباطات عائله و تکالیف و دستوراتیکه بزرگان فرموده‌اند در این مسئله ان شاء الله به حول و قوه خدا برای دوستان بیان کنیم.

امیدواریم خداوند ما را از صراط اهل بیت عصمت و طهارت هیچ‌گاه به این طرف و آن طرف نلغزاند و دست ما را از دامن و لاء حضرت بقیه الله ارواحنا فداه کوتاه نگرداند و عنایت آن بزرگوار را در دنیا و آخرت همیشه نصیب ما بفرماید.

اللهم صل على محمد و آل محمد